



# همسایه‌ی جدید

**قصه‌گو:** روباه لب رودخانه لانه می‌ساخت. سمور صدایش را شنید و آمد ببیند چه خبر شده (پارچه‌ای آبی به جای رودخانه کنار صحنه است. روباه کنارش چوب آره می‌کند).

**سمور:** سلام جناب روباه! می‌خوای بسازی لونه؟ اما آخه چرا لب رودخونه؟ ممکنه آب بالا بیاد لونه‌ی تو خراب شه، هرچی تو لونه داری خیس آب شه!

**روباه:** می‌خوام که ماهی بگیرم زود به زود، لونه‌م رو باید بسازم لب رود! (سمور سرش را تکان می‌دهد و می‌رود).

**قصه‌گو:** سمور رفت توی لانه‌اش و روباه به کارش ادامه داد. اما کمی بعد، باز صدایی آمد... (بچه‌ها هوهو می‌کنند).

**سمور (برمی‌گردد پیش روباه):** ببین چه بادی میاد، نکنه که طوفان بشه! لونه‌ای که می‌سازی، بشکنه داغون بشه!

**روباه (محکم چکش می‌زند):** ببین چه محکم می‌زنم میخ رو به چوب! حتی اگه طوفان بشه، بازم خراب نمی‌شه این لونه‌ی



خوب! (سمور سرش را تکان می‌دهد و می‌رود)  
قصه‌گو: اما سمور دور نشده بود که صدای بلندی توی جنگل پیچید... (بچه‌ها پاهایشان را محکم به زمین می‌کوبند.)

سمور (به طرف روباه می‌دود): ببین که رعد و برق شده گرومب گرومب! ممکنه که سیل بیاد شالاپ و شلوپ! بیا بریم چند قدم اون طرف تر، لونه بساز بدون ترس از خطر!  
روباه: دیگه داری حرصم رو در میاری! من کارم رو خوب بلام، برو سمور! تو کار و بار نداری؟  
قصه‌گو: اما یکدفعه... (بچه‌ها دو انگشتی دست می‌زنند و صدای باران در می‌آورند. چوب‌های لانه توی رودخانه می‌ریزند. روباه می‌دود و کمک می‌خواهد. سمور با کمک روباه چوب‌ها را از رودخانه بیرون می‌آورد. باران کم می‌شود.)

روباه (با ناراحتی): چه اشتباهی کردم! دیگه لونه ندارم. امشب کجا بخوابم وقتی خونه ندارم؟  
سمور: آقا روباهه اینکه غصه نداره! بیا بریم لونه‌ی من. فردا با هم به جای خوب می‌سازیمش دوباره!  
روباه: این حالا شد به فکر خیلی عالی! بزن بریم تا نشدیم دوتایی خیس خالی!  
قصه‌گو: چه فکر خوبی بچه‌ها! حالا آقا روباهه هم لانه‌ی خوب پیدا می‌کند و هم همسایه‌ی دانا و مهربان!

